جلسه 398

دوشنبه 16/09/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تنبیه ثامن بود که مرحوم صاحب کفایه فرمود: شرط اینکه یک مسأله ای داخل باشد در مسأله اجتماع امر ونهی، این است که هم ملاک امر در مجمع وجود داشته باشد و هم ملاک نهی. صلاة فی المکان المغصوب اگر می خواهد خطاب صل وخطاب لاتغصب در او محل بحث اجتماع امر ونهی بشود باید هم صلاة مصلحت داشته باشد در این صلاة فی المکان المغصوب، وهم غصب مفسده داشته باشد. تا ما بنابر قول به جواز حکم بکنیم به اجتماع امر ونهی و بنابر قول به امتناع اقوی الملاکین را مقدم کنیم. ولی اگر ملاک هر دو حکم ثابت نبود باب، باب تعارض می شود.

اقول: ما این فرمایش مرحوم آخوند را نفهمیدیم. چونکه بنابر قول به جواز اجتماع امر ونهی ما می گوئیم اجتماع امر ونهی در معنون واحد مع تعدد العنوان ممکن است، اما اینکه بالفعل ملاک دارد امر ونهی، ربطی به بحث ما ندارد. ما بحث می کنیم آیا امکان دارد اجتماع امر ونهی؟ قائلین به جواز که ما هم جزء آنها هستیم می گویند بله امکان دارد. اما اینکه هر دو ملاک دارند یا ندارند ربطی به بحث ما ندارد.

بله ما موقعی می توانیم تمسک بکنیم به اطلاق خطاب صل و اطلاق خطاب لاتغصب در صلاة فی المکان المغصوب وبگوئیم هم امر داریم وهم نهی، موقعی این حرف را می توانیم بزنیم که احتمال ثبوت کلا الملاکین را بدهیم. اگر علم اجمالی پیدا کردیم که احد الملاکین منتفی است، بله خطاب صل و خطاب لاتغصب با هم تعارض می کنند. این مطلب ربطی به این بحث ندارد. ما در این بحث امکان اجتماع امر ونهی را اثبات می کنیم، وتا علم اجمالی پیدا نشود به انتفاء احد الملاکین إما ملاک الامر أو ملاک النهی فی مورد الاجتماع، می توانیم به اطلاق خطاب امر واطلاق خطاب نهی تمسک کنیم. اگر علم اجمالی پیدا کردیم به انتفاء احد الملاکین، می شود تعارض. احراز وجود کلا الملاکین معتبر نیست. احتمال وجود کلا الملاکین کافی است تا ما بتوانیم به اطلاق خطاب امر واطلاق خطاب نهی تمسک کنیم. هذا بناءا علی الجواز.

اما بناءا علی الامتناع هم حرف این است که در معنون واحد محال است که امر ونهی مجتمع بشوند. اینکه هر دو ملاک دارند یا ندارند، تأثیری ندارد در نظریة الامتناع. ملاک داشتن امر ونهی بنابر نظریة الامتناع در یک بحث دیگری تأثیر دارد وآن بحث دیگر این است که آیا نماز در مکان مغصوب بنابر امتناع اجتماع امر ونهی صحیح است یا صحیح نیست. کسی که قائل به امتناع است یک راه دارد برای تصحیح این نماز وآن تمسک به ملاک است، بگوید این نماز در مکان مغصوب امر ندارد، ولکن از راه ملاک می شود این نماز را تصحیح کرد کما علیه صاحب الکفایة.

بله برای تصحیح این نماز ما نیاز داریم به احراز ملاک. بعد از اینکه قائل شدیم به امتناع اجتماع امر ونهی، این نماز در مکان مغصوب امر ندارد، اگر بخواهد تصحیح بشود نیاز است به تمسک به وجود ملاک. این مطلب مبتنی است بر احراز ملاک در این نماز. اما اصل بحث امتناع اجتماع امر ونهی که مرتبط نیست به این مطلب که احراز ملاک بکنیم در امر ونهی.

واساسا بنا بر قول به امتناع اجتماع امر ونهی مسأله ما از صغریات باب تعارض است. شمای صاحب کفایه چه اصراری دارید که بنابر نظر امتناع اجتماع امر ونهی هم بگوئید باب اجتماع امر ونهی غیر از باب تعارض است؟ نخیر، بنابر قول به امتناع خطاب صل و خطاب لاتغصب می شوند از صغریات باب تعارض. احراز بکنیم ملاک امر ونهی را در مورد اجتماع یا احراز نکنیم، چه تفاوتی دارد؟ باب، باب تعارض می شود. عرض کردم احراز ملاک فقط برای تصحیح این صلاة در مکان مغصوب بنابر قول به امتناع اجتماع امر ونهی مفید هست. و این مطلبی است که مرحوم آخوند دنبال می کند. چون مشهور نسب الیهم که امتناعی هستند، در عین حال نماز در مکان مغصوب را فی حال الجهل صحیح می دانند. و این یک معضله ای شده است که چطور مشهور قائل به امتناع اجتماع امر ونهی هستند، جاهل به غصب نهی از غصب دارد چون احکام مشترک است بین عالمین و جاهلین، وقتی نهی از غصب دارد مشهور هم که امتناعی هستند پس کشف می کنیم که صل شامل صلاة در مکان مغصوب فی حال الجهل نمی شود. چون نهی از غصب نمی گذارد اطلاق صل شامل این نماز بشود. پس چطور مشهور این نماز را تصحیح کرده اند؟ مرحوم آخوند می فرماید از راه ملاک.

خب این بحث مستقلی است که از راه تمسک به ملاک ما بخواهیم عبادت را در مورد اجتماع امر ونهی تصحیح کنیم. ولی ربطی به این ندارد که اصل دخول مسأله صلاة فی المکان المغصوب در بحث اجتماع امر ونهی متوقف باشد بر ثبوت ملاک امر ونهی در مورد اجتماع. نخیر ابدا اینطور نیست.

سؤال وجواب: مرحوم آخوند می فرماید می شود صلاة فی مکان المغصوب فی حال الجهل القصوری می شود تصحیح کرد، ولو امر ساقط است بخاطر امتناع اجتماع امر ونهی، ولی می شود تصحیح کرد این نماز را از راه تمسک به ملاک. ما کشف ملاک کردیم در این نماز، وتوضیح داد که از چه راه کشف ملاک کردیم.

سؤال وجواب: در همه موارد تعارض همین است که ممکن است هر دو حکم ملاک داشته باشد اما نمی شود این دو حکم با هم جمع بشوند. ممکن است اکرام عالم فاسق هم مفسده داشته باشد و هم مصلحت، ولکن نمی شود هم اکرام عالم فاسق حرام باشد و هم واجب. می شود تعارض. ممکن است خطابین متعارضین باشند ولو احراز کنیم اصل ملاک را در هر دو حکم.

اشکال دوم به مرحوم آخوند این است: جناب آخوند! اینکه شما فرمودید اگر مفاد خطاب صل مثلا حکم اقتضائی باشد تعارضی ندارد با خطاب لاتغصب. چون حکم اقتضائی یعنی وجود ملاک در طبیعی صلاة ولولا المانع هم امر فعلی هست. خطاب لاتغصب می گوید أنا المانع عن الامر الفعلی. با هم تنافی ندارند.

جناب آخوند! این فرمایش شما عرفی نیست. چرا؟ برای اینکه خطاب صل یا باید بگوئیم ظاهر است در حکم فعلی، یا ظاهر است در حکم انشائی طبق مراتب حکمی که خود شما فرمودید. ما حکم اقتضائی نداریم.

اگر ظاهر خطاب صل حکم فعلی بود، که شما فرمودید تعارض می کند با ظاهر خطاب لاتغصب که مفادش حرمت فعلیه غصب است. اگر مفاد صل حکم انشائی است، جناب آخوند! حکم انشائی کشف نمی کند از ملاک در مرتبه انشاء. خود شما فرمودید که حکم انشائی چه بسا موافقتش جائز نیست، امتثالش جائز نیست، تعبیر مرحوم آخوند در مباحث قطع این است که: الحکم الانشائی ربما توجب موافقته الثواب. حکم انشائی گاهی فعلی نیست بخاطر مصلحت تسهیل، مثل شبهات بدویه بعد الفحص، حرمت شرب تتن در شبهه حکمیه بعد الفحص انشائیه است وبخاطر مصلحت تسهیل فعلی نیست. بله اینجا ملاک دارد و موافقتش هم مستلزم ثواب است. اما گاهی حکم انشائی ملاک ندارد، مثل احکامی که مرحوم آخوند فرموده است که در زمان حضرت حجت سلام الله علیه فعلی می شود. الان اگر کسی بخواهد آن احکام را اجراء کند خلاف شرع است، ملاک ندارد. مثل قتل کفار. مرحوم آخوند فرمود انشاء همین الان هم هست، اصلا صریحا مثال زده است ایشان که حکم انشائی هست فعلیتش در زمان آن حضرت سلام الله علیه است. خب این اصلا الان ملاک ندارد. اگر مفاد صل حکم انشائی است که صلاة فی المکان المغصوب وجوب انشائی صلاة شاملش می شود اینکه کاشف از ملاک نیست. اینی که شما فرمودید مفاد خطاب صل حکم اقتضائی باشد، یعنی مفاد خطاب صل این است که طبیعی صلاة ملاک دارد ولولا المانع امر فعلی هم دارد، این یک مطلبی است که نمی شود از خطاب صل این را استفاده کرد. چون خطاب صل که نمی گوید الصلاة ذات ملاک. امر می کند به صلاة. این امر یا فعلی است یا انشائی. اگر فعلی است که تعارض می کند با نهی فعلی از غصب. اگر انشائی است، که امر انشائی کاشف از ملاک نیست.

اما راجع به این فرمایش مرحوم آخوند هم که فرمود: اگر مفاد خطاب صل و خطاب لاتغصب امر ونهی فعلی باشد و ما نتوانیم جمع عرفی بکنیم حمل کنیم احد الخطابین را بر حکم اقتضائی، مرحوم آخوند فرمود یتعارضان وباید رجوع کنیم به مرجحات باب تعارض.

به این فرمایش مرحوم آخوند بزرگانی از قبیل مرحوم نائینی، مرحوم محقق عراقی ومحقق اصفهانی اشکال گرفته اند. فرموده اند: تعارض بین خطاب امر به طبیعی صلاة وخطاب نهی از غصب باعث نمی شود که ظهور خطاب صل در وجود ملاک در طبیعی صلاة از بین برود. خطاب صل دو ظهور دارد: یک: امر به طبیعی صلاة. دوم: اشتمال طبیعی صلاة بر ملاک. ظهور اول که امر به طبیعی صلاة بود مشکل پیدا کرد. خطاب لاتغصب آمد گفت این فرد از غصب که منطبق است بر صلاة فی المکان المغصوب حرام است، پس نمی تواند امر داشته باشد. خطاب صل ظهورش در وجوب امر به طبیعی صلاة تقیید خورد، شد صل فی مکان مباح. اما ظهور دوم که مفاد خطاب صل یک ظهور ثانی دارد در وجود ملاک در طبیعی صلاة که شامل صلاة فی المکان المغصوب هم می شود این ظهور حجت است چرا از آن رفع ید می کنید؟ خطاب صل و خطاب لاتغصب هر دو مفادشان حکم فعلی است، هر دو متعارض بنابر قول به امتناع، جناب آخوند! چرا می گوئید که دیگر کشف ملاک نمی کنیم؟ نخیر، خطاب صل یک ظهور ثانی دارد و هو کون طبیعی الصلاة ذات ملاک، وآن ظهور حجت است.

برای تقریب این مطلب از سه وجه استفاده شده است.

وجه اول: تمسک به دلالت التزامیه است.

گفته اند ظهور مطابقی صل امر به صلاة است، ظهور التزامی صل وجود ملاک است در طبیعی صلاة. ظهور مطابقی اگر مشکل پیدا کرد وما مجبور شدیم او را تقیید بزنیم بگوئیم امر رفته روی صلاة فی مکان مباح، این دلیل نمی شود که ما ظهور التزامی را از حجیت بیاندازیم. دو فرد از ظهور داریم که مشمول خطاب الظهور حجة هستند، یکی ظهور مطابقی خطاب صل در وجود امر به طبیعی صلاة، دیگری ظهور خطاب صل در وجود ملاک در طبیعی صلاة. یک فرد از ظهور اگر مبتلا به مشکل شد ونتوانست حجت باشد، دلیل نمی شود که فرد دیگر از ظهور را ما از حجیت بیاندازیم.

اقول: اولا: این مطلب مبناءا درست نیست. چون ما در بحث تعارض عرض کرده ایم که دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقیه است. چرا؟ برای اینکه دلالت التزامیه دلالت تبعیه است، اگر به شخصی بگوئیم که زید ایستاده است؟ بگوید بله. بگوئیم زید ننشسته است؟ بگوید نه زید ایستاده است. اینکه این آقا می گوید زید ننشسته است خبر مستقلی نیست، او یک خبر بیشتر نداد واو این بود که زید قائم. فلیس زید جالسا خبر مستقلی نیست. ولذا اگر بفهمیم که این مخبر اشتباه کرد زید نایستاده است، زید قائم اشتباه بود، نمی شود بگوئیم که خب زید قائم اشتباه بود اما اینکه بعد از آن گفت فلیس زید بجالس انشاءالله اشتباه نیست. نخیر، فلیس زید بجالس یک إخبار مستقل نیست، عقلاء برای او یک اصالة عدم الخطاء جداگانه اجراء نمی کنند. این مخبر یک اشتباه کرد و او این بود که گفت زید ایستاده است. اینکه گفت زید نشسته نیست اشتباه دوم نبود، بلکه همان اشتباه اول بود که گفت زید قائم، از توابع آن این است که بگوید فلیس زید بجالس. دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقیه است، و تفصیله فی محله.

ثانیا: برفرض ما بپذیریم که دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقیه نیست کما علیه الشیخ الاعظم و المحقق النائینی والعراقی والاصفهانی قدهم، ولکن باز ما اشکال داریم. دلالت خطاب صل بر وجود ملاک از باب ظهور خطاب نیست، از باب برهان است. ما دو ظهور نداریم، یکی ظهور خطاب صل در امر، دیگری ظهور خطاب صل در مصلحت در نماز. ابدا. برهان می گوید که احکام شرعیه تابع ملاک هستند در متعلق. این برهان است، این ظهور عرفی نیست. خود این بزرگان تفصیل داده اند گفته اند مدلول التزامی ای حجت است بعد از سقوط حجیت دلالت مطابقیه که مدلول التزامی عرفی باشد، یعنی لازم بیّن بالمعنی الاخص باشد که ظهور عرفی درست کند. نه آن لازم عقلی که با برهان عقلی اثبات می شود. او که ظهور عرفی نیست تا ما بگوئیم دو ظهور داشتیم، ظهور مطابقی از حجیت افتاد، ظهور التزامی باقی است بر حجیت. لازم عقلی که ظهور نیست برهان است. خب این برهان تابع این است که مدلول مطابقی حجت بشود تا ما برهانمان بر وجود لازم آن مدلول مطابقی تمام بشود. تمامیت برهان بر وجود لازم فرع بقاء حجت بر وجود ملزوم است. بله اگر لازم، لازم بیّن بالمعنی الاخص بود، یعنی کأنه اصلا خطاب صل دو تا ظهور داشت: یکی اینکه الصلاة مأموربها، ویکی اینکه الصلاة ذات ملاک. خب جا داشت شما بگوئید ظهور الصلاة ذات ملاک را چرا از حجیت می اندازید؟ اطلاق دلیل الظهور حجة شامل آن می شود. اما لازم عقلی که ظهور نیست.

ثالثا: وانگهی ما اصلا این لازم عقلی را هم قبول نداریم. ما قبول نداریم که همه جا امر ناشی است از ملاک در ذات فعل. ما بارها تکرار کرده ایم که چه بسا خود امتثال امر در ملاک دخیل است. اگر نماز بود ولی امر نبود، از کجا می گوئید که این نماز بدون امر ملاک تام دارد؟ برهان شما از کجاست؟ ظهور صل که در این نیست که ذات صلاة ملاک دارد. به چه دلیل؟ امر دارید به این فعل. در رمی جمرات مولا فرمود روز عید رمی جمره عقبه بکن، کی می گوید رمی جمره عقبه ملاک تام دارد ولو بعد از سقوط امر. نخیر، شاید خود امتثال امر دخیل باشد در ملاک. این فرمانده ای که دستور می دهد به سربازانش که برخیزید بنشینید، می خواهد روحیه سربازی و اطاعت از مافوق را در آنها به وجود بیاورد. حالا یک روزی این فرمانده سرما خورده نیامده به پادگان، خود سربازها بگویند استیفاء ملاک بکنیم بلند شوند بنشینند. فرمانده زنگ می زند می گوید این بازی ها چیست؟ اصلا نشستن و برخواستن شما ملاک ندارد، یا اگر هم ملاک دارد ملاک غیر تام است. آنی که دخیل در ملاک است این است که کار شما امتثال امر باشد. وما نسبتمان به خدا نسبت سرباز است به آن فرمانده که باید در ما روحیه اطاعت وبندگی تقویت بشود. وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون. فرمود نماز بخوان تا شما بندگی خدا را تمرین کنی. اگر خدا نمی فرمود نماز بخوان معلوم نیست اصلا این نماز ملاک تام داشت.

ولذا اصلا برهان هم نداریم که ذات صلاة ملاک تام دارد. شاید خود امتثال امر دخیل باشد در ملاک صلاة ولو از باب متمم ملاک.

پس ما نه ظهور عرفی داریم که بگوید ذات صلاة ملاک دارد، و نه برهان عقلی داریم که ذات صلاة ملاک دارد. پس این کشف ملاک در ذات صلاة ولو بعد از سقوط امر از راه دلالت التزامیه درست نیست.